



تحلیل تطبیقی روایات «عقل» در نهج البلاغه و مثنوی معنوی

زهرا قاسم نژاد^۱؛ هادی انصاف^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۴

چکیده

نوشتار حاضر در پی آن است که با رویکردی بین‌رشته‌ای، از ظرفیت‌های متون عرفانی و فلسفی-کلامی در فهم ژرف‌تر حدیث بهره گیرد. ضرورت این تحقیق، از نیاز مبرم به بازخوانی میراث حدیثی با ابزارهای نوین و برون‌رفت از رویکردهای تک‌بعدی در فقه الحدیث ناشی می‌شود، که می‌تواند به غنای گفتمان حدیث‌پژوهی معاصر کمک شایانی کند. هدف اصلی این مقاله، تحلیل تطبیقی و محتوایی روایات مرتبط با مفهوم «عقل» در نهج البلاغه و مثنوی معنوی مولاناست تا چگونگی بهره‌گیری از مضامین حدیثی در دو بستر فکری متفاوت (حکمت امامی و عرفان نظری-عملی) روشن گردد. این پژوهش با روش تحلیل محتوای کیفی و تطبیقی، به واکاوی معناشناختی و کارکردی گزاره‌های مربوط به عقل در متون فوق می‌پردازد و نشان می‌دهد که نهج البلاغه، عقل را در قامت حجت باطنی و میزان شرعی معرفی می‌کند که کارکرد اصلی آن در معرفت‌شناسی، هدایت اخلاقی و بصیرت سیاسی-اجتماعی است، در حالی که مثنوی معنوی، عقل را در دو ساحت عقل جزئی (ابزاری و معاش‌اندیش) و عقل کلی (متصل به حق و شهودی) توصیف می‌کند و بر تعالی از عقل جزوی به عقل کلی از طریق عشق تأکید می‌ورزد. نوشتار حاضر نشان می‌دهد که حدیث نبوی و ائمه علیهم‌السلام، نه تنها منبعی برای فقه و کلام، بلکه سرچشمه‌ای غنی برای حکمت و عرفان اسلامی نیز بوده‌اند و تفسیر و کاربرد آنها در این دو سنت فکری، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری، به سوی یکپارچگی معرفتی میل می‌کند.

کلیدواژگان: عقل، نهج البلاغه، مثنوی معنوی، عقلانیت تطبیقی، هرمنوتیک عرفانی

۱. دانشیار، علوم قرآن و حدیث، الهیات، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ z_ghasemi@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم قرآن و حدیث، الهیات، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ h_ensaf@yahoo.com



در دهه‌های اخیر، حدیث‌پژوهی از صرفاً بررسی سندی و متنی عبور کرده و گام در وادی‌های بین‌رشته‌ای نهاده است؛ ضرورتی که از پیچیدگی‌های فهم متون دینی و نیاز به رویکردهای جامع‌تر در مواجهه با میراث عظیم حدیثی سرچشمه می‌گیرد. این گذار، به‌ویژه در مواجهه با مفاهیم کلیدی و بنیادین در حکمت اسلامی که ریشه‌های عمیقی در نصوص دینی دارند، اهمیت دوچندان می‌یابد. فهم صحیح و چندوجهی از احادیث، نه تنها برای الهیات و فقه ضروری است، بلکه در حوزه‌های فلسفه، عرفان، اخلاق و حتی جامعه‌شناسی اسلامی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. چالش اصلی در این زمینه، عدم وجود چارچوب‌های نظری کافی برای تحلیل تطبیقی و بین‌رشته‌ای حدیث در بسترهای فکری متفاوت است. نوشتار حاضر می‌کوشد با ارائه یک الگوی تحلیلی تطبیقی، به این چالش پاسخ دهد و از طریق واکاوی روایات «عقل» در دو متن کانونی حکمت اسلامی - نهج البلاغه به‌عنوان تجلی‌گاه حکمت علوی و مثنوی معنوی به‌عنوان اوج عرفان رومی - به غنای گفتمان حدیث‌پژوهی یاری رساند. این مطالعه نشان خواهد داد که چگونه یک مفهوم کلیدی حدیثی، در دو مکتب فکری با رویکردها و زبان‌های متفاوت، اما در نهایت همسو، بسط و تفسیر شده است.

نهج البلاغه، مجموعه خطب، نامه‌ها و حکمت‌های امام علی (ع)، نه تنها اوج بلاغت عربی است، بلکه منبعی غنی از آموزه‌های اخلاقی، فلسفی، کلامی و اجتماعی محسوب می‌شود. در این کتاب، «عقل» جایگاه ویژه‌ای دارد و به عنوان حجت باطنی خداوند بر انسان و گنجینه خرد مورد ستایش قرار می‌گیرد (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱ و حکمت ۴۳۷). روایات مربوط به عقل در نهج البلاغه، نقش محوری در معرفت‌شناسی، اخلاق و حتی سیاست‌ورزی اسلامی ایفا می‌کنند. در مقابل، مثنوی معنوی، شاهکار جلال‌الدین محمد بلخی رومی، دریایی از معارف عرفانی است که با زبانی شیرین و تمثیلی، به تبیین حقایق هستی و سلوک انسانی می‌پردازد. مولانا نیز به مفهوم عقل بسیار پرداخته، اما با نگاهی متفاوت که اغلب بر تمایز میان عقل جزئی و عقل کلی و برتری عشق بر عقل جزئی تأکید دارد (ر.ک: مولانا، ۱۳۸۴: دفتر اول، بیت ۳۸۸۷؛ دفتر دوم، بیت ۱۳۰۵). این دو اثر، هرچند از دو سنت فکری مجزا سرچشمه می‌گیرند - یکی از حوزه حکمت امام و دیگری از حوزه عرفان و تصوف - اما هر دو به نحوی عمیق با سنت حدیثی اسلامی پیوند خورده‌اند.

پیشینه پژوهش در زمینه مفهوم عقل در متون اسلامی گسترده است. مطالعات متعددی به بررسی مفهوم عقل در نهج البلاغه پرداخته‌اند؛ برای مثال، نهج البلاغه / از دیدگاه فلسفی اثر جعفر سبحانی (سبحانی، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۱۲-۱۱۵)؛ مفهوم عقل در نهج البلاغه از علی ابوالحسنی (ابوالحسنی، ۱۳۸۳: ۵۴-۶۰). در باب مثنوی معنوی نیز آثار بسیاری وجود دارد؛ مانند شرح مثنوی فروزانفر (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱/ ۳۸۰-۳۸۱)؛ سرنی زرین کوب (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۳۲۶-۳۲۷). در پژوهش‌های تطبیقی، برخی تلاش کرده‌اند تا میان اندیشه‌های عرفانی و کلامی پلی برقرار کنند (برای مثال، رک: مطهری، ۱۳۷۸: ۸۹-۹۰). با این حال، پژوهشی که به‌طور خاص و با روش تطبیقی-بین‌رشته‌ای، روایات «عقل» در نهج البلاغه را با مضامین مشابه در مثنوی معنوی مقایسه کند و ارتباط آنها را با سنت حدیثی روشن سازد، کمتر یافت می‌شود. نوآوری نوشتار حاضر در آن است که با تمرکز بر مفهوم واحد «عقل» در دو بستر حدیثی-حکمی و حدیثی-عرفانی، به تحلیل چگونگی تأویل و بسط حدیث در این دو سنت فکری می‌پردازد و راهی برای فهم عمیق‌تر از تأثیر و گستره کاربرد حدیث در منظومه فکری اسلامی ارائه می‌دهد. این رویکرد، نه تنها به فهم بهتر احادیث کمک می‌کند، بلکه به روشن ساختن همگرایی‌ها و تفاوت‌های این دو سنت فکری در مواجهه با میراث نبوی و علوی نیز منجر خواهد شد.

پژوهش حاضر، در تحلیل تطبیقی مفهوم «عقل» در نهج البلاغه و مثنوی معنوی، از یک چارچوب نظری ترکیبی بهره می‌گیرد که اساس آن بر «هرمنوتیک فلسفی»^۱ و «تحلیل گفتمان تطبیقی»^۲ استوار است. این رویکرد، به دلیل ماهیت تفسیری و بینامتنی موضوع تحقیق، از اثربخشی بالایی برخوردار است و امکان واکاوی لایه‌های معنایی عمیق و کاربردهای متفاوت یک مفهوم کلیدی را در دو سنت فکری مجزا فراهم می‌آورد.

هرمنوتیک، به معنای نظریه فهم و تفسیر، در طول تاریخ تطور یافته و از رویکردهای محدود به فهم نیت مؤلف (Schleiermacher, ۱۹۷۷: ۸۸-۹۰) و بازسازی زمینه تاریخی (Dilthey, ۱۹۸۹: ۲۴۰-۲۳۶) فراتر رفته و با گادامر (Gadamer, ۲۰۰۴: ۲۹۱-۳۰۷) به مرحله هرمنوتیک فلسفی یا همان بازاندیشی در فهم متن رسیده است. گادامر بر این باور است که فهم، نه یک عمل ذهنی

۱. Philosophical Hermeneutics

۲. Comparative Discourse Analysis



صرف، بلکه یک رویداد وجودی است که در پیوند با افق فهم مفسر و افق فهم متن شکل می‌گیرد. در این رویکرد، فهم هرگز بی‌طرفانه نیست و مفسر با پیش‌فرض‌ها و پیش‌فهم‌های خود به سراغ متن می‌رود. با این حال، این پیش‌فرض‌ها نه موانع، بلکه شرایط امکان فهم هستند، مشروط بر آنکه همواره در معرض پرسشگری و تصحیح قرار گیرند. «هم‌جوشی افق‌ها»^۱ اصطلاح کلیدی گادامر است که نشان می‌دهد فهم واقعی زمانی رخ می‌دهد که افق فهم مفسر با افق فهم متن دیالوگ برقرار کند و در این دیالوگ، معنای جدیدی متولد شود (Ibid, ۳۰۲-۳۰۵).

در نوشتار حاضر، نهج‌البلاغه و مثنوی معنوی به مثابه «متون کلاسیک»^۲ مورد بررسی قرار می‌گیرند که معنای آنها صرفاً به نیت اولیه مؤلف (امام علی علیه السلام یا مولانا) محدود نمی‌شود، بلکه در هر عصر و توسط هر مخاطبی، به گونه‌ای جدید فهم و تأویل می‌گردند. این رویکرد به ما امکان می‌دهد: (۱) فراتر از معنای لغوی، به لایه‌های عمیق‌تر معنایی و کنایی مفهوم عقل در این دو متن بپردازیم و صرفاً به تعاریف قاموسی بسنده نکنیم. (۲) سیر تحول معنایی آن را دنبال کنیم و چگونگی بسط و کاربرد مفهوم «عقل» را در بستر تاریخی و فرهنگی خاص هر متن (قرن چهارم هجری برای نهج‌البلاغه و قرن هفتم هجری برای مثنوی) ردیابی نماییم. (۳) به تأثیر زمینه بر فهم توجه کنیم و درک کنیم که چگونه دیدگاه کلامی شیعی در نهج‌البلاغه و دیدگاه عرفانی مولانا، فهم آنها را از عقل و کارکرد آن تحت تأثیر قرار داده است. (۴) دریابیم که تفسیر، مولد معناست و هرمنوتیک فلسفی به ما اجازه می‌دهد که به مثابه مفسران معاصر، معانی جدیدی را از این متون استخراج کنیم که شاید مستقیماً در نیت مؤلفان نبوده، اما از ظرفیت‌های معنایی متن نشأت می‌گیرد (see: Ricoeur, ۱۹۸۴: ۹۹-۱۰۱). این موارد به ویژه در تطبیق دو متن از دو بستر متفاوت، کارآمد است. در کنار هرمنوتیک، تحلیل گفتمان^۳ به عنوان ابزاری قدرتمند برای بررسی زبان در بافت اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود. تحلیل گفتمان صرفاً به بررسی جملات نمی‌پردازد، بلکه به دنبال کشف چگونگی تولید، توزیع و مصرف معنا در بافت‌های گفتمانی است (Fairclough, ۱۹۹۲: ۷۸-۸۰). در نوشتار حاضر، از رویکرد تطبیقی در تحلیل گفتمان استفاده

۱. Fusion of Horizons

۲. Classical Texts

۳. Discourse Analysis



می‌شود، به این معنا که چگونه مفهوم «عقل» در دو گفتمان مجزا شکل گرفته، معنا یافته و کارکرد پیدا کرده است.

با تلفیق این دو رویکرد، چارچوب نظری این تحقیق امکان می‌دهد تا هم به لایه‌های عمیق معنایی و هرمنوتیکی مفهوم «عقل» در هر متن به صورت مستقل بپردازیم و هم به صورت تطبیقی، شباهت‌ها و تفاوت‌ها در کاربرد، تأویل و جایگاه این مفهوم را در دو گفتمان مذکور، تحلیل نماییم. این رویکرد، فراتر از یک مقایسه ساده، به درک عمیق‌تر از پویایی‌های فکری در تمدن اسلامی و تعاملات میان سنت‌های حدیثی، کلامی و عرفانی کمک می‌کند.

عقل در آیینه نهج البلاغه و مثنوی معنوی

بر مبنای چارچوب نظری ترکیبی هرمنوتیک فلسفی و تحلیل گفتمان تطبیقی و با اتکا بر روش تحلیل محتوای کیفی، به منظور واکاوی عمیق و چندبعدی مفهوم «عقل» در نهج البلاغه و مثنوی معنوی می‌توان گفت سه مضمون اصلی که در هر دو متن به اشکال گوناگون بازتاب یافته‌اند، محوریت تحلیل را تشکیل می‌دهند:

۱. ماهیت عقل: از حجت باطنی تا دوگانگی عقل جزئی و کلی

مفهوم «عقل» در هر دو متن، فراتر از یک قوه ادراکی صرف، دارای ابعاد وجودی، معرفتی و عملی عمیقی است که در هر مورد، با تأکیدات خاصی همراه است. این تفاوت در تأکیدات، ریشه در خاستگاه کلامی- حدیثی نهج البلاغه و خاستگاه عرفانی مثنوی معنوی دارد.

۱-۱. عقل در نهج البلاغه: حجت باطنی و نور هدایت

در نهج البلاغه، عقل در درجه اول به عنوان یک حجت باطنی و عطیه‌ای الهی معرفی می‌شود که مکمل حجت ظاهری (انبیاء و کتب آسمانی) است. امام علی علیه السلام عقل را نوری می‌داند که خداوند در نهاد انسان قرار داده تا مسیر حق را از باطل تشخیص دهد. این مفهوم از عقل، ارتباط تنگاتنگی با مسئولیت‌پذیری انسان و جایگاه او در نظام آفرینش دارد؛ چنانکه ایشان در حکمت ۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ». این عبارت کوتاه، عقل را در برابر جهل قرار می‌دهد و آن را والاترین دارایی و بی‌نیازی انسان می‌داند. تحلیل این گزاره نشان می‌دهد که عقل در اینجا نه یک قوه محض، بلکه مترادف با بصیرت، بینش و حکمت است. بی‌نیازی ناشی از



عقل، نه بی‌نیازی مادی، بلکه بی‌نیازی از گمراهی و خطاست. فرد عاقل، به دلیل برخورداری از این بصیرت، می‌تواند در زندگی خود مسیر درست را برگزیند و از آفات جهل در امان باشد.

عقل در این بیان، کارکردی هدایتی و جهت‌بخش دارد. این راهنمایی نه تنها در امور دنیوی، بلکه به‌طور خاص در مسیر معنوی و اخلاقی انسان است. فقدان عقل (جهل)، به‌منزله فقری است که انسان را از نیل به سعادت باز می‌دارد. این برداشت از عقل، با مفهوم «حجت»^۱ در کلام اسلامی همخوانی دارد که انسان را در برابر خداوند مسئول می‌سازد (مفید، ۱۴۱۳ ق: ۱/ ۱۷۸).

تقابل عقل با جهل، برجسته‌کننده نقش عقل در تمیز حق از باطل و هدایت انسان در انتخاب‌هایش است. جهل در اینجا نه صرفاً عدم آگاهی، بلکه به معنای غفلت از حقایق و عدم به‌کارگیری قوه عقلانی است که منجر به تباهی می‌شود. این تقابل ریشه در آیات و احادیث متعددی دارد که جایگاه اولین مخلوق را به عقل می‌دهند و آن را منشأ علم و شناخت معرفی می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۱/ ۱۰).

همچنین ایشان در حکمت ۴ می‌فرماید: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ». این حکمت نشان‌دهنده ارتباط عمیق بین عقل و سلوک عملی و اخلاقی است. تکمیل عقل، نه به‌معنای افزایش توانایی‌های ذهنی صرف، بلکه به‌معنای دستیابی به حکمت و پختگی است. این کمال، موجب کنترل بر زبان و گفتار می‌شود. شخص عاقل کمتر سخن می‌گوید، اما سخنانش حکیمانه و وزین است. این مفهوم ریشه در نگاه اسلامی به زبان دارد که آن را آیینه عقل می‌داند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق: ۱۸/ ۸۵). همچنین این عبارت بر کارکرد تربیتی عقل تأکید دارد. عقل پخته، موجب سکوت به موقع، تأمل و پرهیز از گفتار بیهوده می‌شود. این خود، نشانه‌ای از رشد اخلاقی و معنوی است. این حکمت می‌تواند به عنوان یک قاعده برای «سلوک» در نظر گرفته شود. هرچه انسان از عقل بیشتری برخوردار شود، کنترل بیشتری بر قوای خود از جمله زبان خواهد داشت. این نشان می‌دهد که عقل در نهج‌البلاغه صرفاً یک ابزار معرفتی نیست، بلکه یک توانایی برای مدیریت نفس و رسیدن به کمال اخلاقی است.

از این تحلیل‌ها برمی‌آید که در نهج/البلاغه، عقل دارای ماهیتی بنیادین است که به عنوان راهنمای درونی و ملاک ارزیابی انسان عمل می‌کند و کارکرد اصلی آن، هدایت انسان در مسیر خیر و صلاح، و تکمیل اخلاق اوست.

۲-۱. عقل در مثنوی معنوی: تمایز میان عقل جزئی و عقل کلی

مولانا در مثنوی معنوی، با رویکردی عرفانی و در بستر حکمت اشراقی، مفهوم عقل را به دو گونه اصلی مطرح می‌کند: «عقل جزئی» و «عقل کلی». این تمایز، مبنای اصلی فهم ماهیت و کارکردهای عقل در مثنوی است و نقطه تمایز چشمگیری با رویکرد نهج/البلاغه ایجاد می‌کند. مولانا بارها عقل جزئی را مورد نقد قرار می‌دهد و آن را ابزاری برای تدبیر امور دنیوی و کسب معاش می‌داند که از درک حقایق غیبی و ماورایی ناتوان است:

عقل جزوی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب‌سر بود

عقل جزوی آلت غیب است و بس غیب جز عقل کل شناسد کسی

(مولانا، ۱۳۸۴: دفتر اول)

عقل جزئی، در این ابیات، به عنوان منکر عشق معرفی می‌شود. این عقل، صرفاً به محسوسات و استدلال‌های منطقی محدود است و توانایی درک و پذیرش حقایق ورای ادراک حسی و عقلی را ندارد. کارکرد آن تنها در حوزه «غیب» یعنی دنیای حسی و مادی است. این رویکرد مولانا ریشه در نگاه عرفانی به محدودیت‌های عقل در درک حقایق الهی دارد (ر.ک: همان، دفتر اول، ابیات ۱۰۹۱-۱۰۹۴).

مولانا به روشنی مرزهای عقل جزئی را مشخص می‌کند و محدودیت‌های آن را نشان می‌دهد. این عقل، اگرچه در جای خود (تدبیر معاش) مفید است، اما در ورود به عالم عشق و معرفت شهودی، ناکارآمد و حتی مانع است. این تبیین از عقل جزئی، آن را به ابزاری برای زندگی روزمره تقلیل می‌دهد، نه ابزاری برای رسیدن به حقیقت مطلق. این نگاه در تقابل با فلسفه قرار می‌گیرد که عقل را راه رسیدن به خدا می‌داند، در حالی که در عرفان، عقل ناتوان است (طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱/ ۳۸۰).

در واقع نقد مولانا بر عقل جزوی، نقدی بر جمود فکری و اتکای صرف به استدلال منطقی است که انسان را از درک حقایق فراتر از فهم عادی باز می‌دارد. این نقد، دعوت به گشودگی دل



و تجربه شهودی است. وی در مقابل عقل جزئی، عقل کلی را مطرح می‌کند که ماهیتی الهی و فراگیر دارد و با عشق و معرفت شهودی پیوند ناگسستنی دارد:

عقل، عقلِ عقل، عقلِ کل بُود تا ابد با عشق او در حل بُود
عقل کلی نور شمع جانِ ماست عقل جزوی دود این دکان ماست

(مولانا، ۱۳۸۴: دفتر اول)

عقل کلی، در اینجا نه صرفاً یک قوه ادراکی، بلکه تجلی نور الهی و بخشی از جان مطلق است. این عقل، هم‌سنخ با عشق است و به‌وسیله آن می‌توان به حقایق عالم غیب و معنوی پی برد. «عقل، عقلِ عقل، عقلِ کل بُود» اشاره به سلسله مراتب وجودی و تعالی عقل تا رسیدن به رتبه عقل فعال و الهی دارد (۱۷۴-۱۷۳: ۱۹۲۵: Nicholson).

تفاوت بنیادین عقل کلی با عقل جزئی در پیوند آن با عشق و شهود است. در حالی که عقل جزئی «منکر» عشق است، عقل کلی با عشق «در حل» (حلول) است. این نشان می‌دهد که در دیدگاه مولانا، وصول به حقایق متعالی تنها از طریق پیوند عقل با عشق و تجربه شهودی ممکن است. عقل کلی و عقل جزئی تفاوت رتبی و کیفی دارند؛ تشبیه عقل کلی به «نور شمع جان» و عقل جزئی به «دود این دکان» به خوبی تفاوت رتبی و کیفی این دو را نشان می‌دهد. عقل کلی منبع نور و بصیرت است، در حالی که عقل جزئی تنها با امور روزمره (دکان) سروکار دارد و مانع دید (دود) است.

۳-۱. جمع‌بندی تطبیقی ماهیت عقل

هر دو متن، عقل را عطیه‌ای الهی می‌دانند و برای آن منزلتی والا قائل هستند. هر دو، عقل را ابزاری برای هدایت انسان در مسیر شناخت و عمل می‌دانند. تفاوت اصلی در سطح مفهوم‌سازی از عقل نهفته است. نهج / البلاغه بر مفهوم کلی عقل به عنوان حجت باطنی و نور الهی تأکید می‌کند که انسان را به‌سوی حق رهنمون می‌سازد و از جهل می‌رهاند. در مقابل، مثنوی با تمایزگذاری میان عقل جزئی (محدود و دنیوی) و عقل کلی (الهی و شهودی)، رویکرد تفکیکی و سلسله مراتبی‌تری را ارائه می‌دهد. در نهج / البلاغه، عقل به‌طور ضمنی همان عقل کلی است که کارکرد آن شامل هدایت عملی و معنوی است. اما در مثنوی، این تفکیک صریح است و نقش عقل جزئی را در برابر عقل کلی، ناچیز و حتی مزاحم می‌بیند. این تفاوت ناشی از بستر فکری هر



دو متن است: نهج البلاغه در پی تبیین جایگاه انسان و مسئولیت‌های او در چارچوب شریعت و هدایت الهی است، در حالی که مثنوی به دنبال تبیین مراحل سلوک عرفانی و فراتر رفتن از محدودیت‌های عقل استدلالی برای رسیدن به معرفت شهودی.

۲. کارکردها و ابعاد عملی عقل: از مدیریت جامعه تا گشایش باب معرفت شهودی

علاوه بر ماهیت، کارکردهای عقل در هر دو متن، ابعاد وسیعی از زندگی فردی و اجتماعی تا معرفت‌شناسی و سلوک معنوی را در بر می‌گیرد، اما با تأکیدات و اولویت‌بندی‌های متفاوت.

۱-۲. کارکردهای عقل در نهج البلاغه: تدبیر، بصیرت و ثبات اخلاقی

عقل در نهج البلاغه، ابزاری کارآمد برای تدبیر امور، کسب بصیرت در مسائل پیچیده و دستیابی به ثبات اخلاقی و استقامت در مسیر حق است. کارکردهای آن هم بعد فردی و هم بعد اجتماعی را پوشش می‌دهد؛ چنانکه امام علی علیه السلام در موارد متعددی به نقش عقل در تدبیر امور و پرهیز از شتاب‌زدگی و بی‌ثباتی اشاره دارند: «لَا تُفَارِقُ الْعَاقِلَ رَوِيَّةٌ، وَلَا تَزُولُ عَنْهُ صَبْرٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹). در اینجا، عقل با رویه (تأمل و اندیشیدن) و صبر (پایداری و شکیبایی) گره خورده است. فرد عاقل، پیش از هر عملی، تأمل و تدبیر می‌کند و در برابر مشکلات و وسوسه‌ها، صبور و پایدار است. این تأکید بر تأمل و شکیبایی، نشان‌دهنده ابعاد عملی عقل در تصمیم‌گیری و مدیریت زندگی است (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق: ۱۸ / ۱۸۸).

این حکمت، عقل را به عنوان ابزاری برای مدیریت صحیح امور و پرهیز از تصمیمات شتاب‌زده معرفی می‌کند. در دیدگاه امام علی علیه السلام، فرد عاقل، دارای بصیرت کافی برای تشخیص پیامدهای اعمال و انتخاب بهترین راه حل است. صبر، به عنوان یک فضیلت اخلاقی، در کنار عقل قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که عقل واقعی، نه تنها توانایی ادراکی، بلکه قدرت پایداری در برابر مشکلات و لغزش‌ها را نیز به ارمغان می‌آورد. این مفهوم از عقل، با ویژگی‌های رهبری و حاکمیت که در نهج البلاغه از آن سخن رفته، در پیوند است (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

همچنین امام علیه السلام در حکمت ۲۸۶ می‌فرماید: «رُبَّ عِلْمٍ أَدَبَهُ جَهْلٌ، وَ عَقْلٍ نَصَحَهُ هَوًى». این عبارت گرچه در نگاه اول به نقص اشاره دارد، اما کارکرد بصیرت‌بخش عقل را نمایان می‌سازد. عقل در اینجا به عنوان قوای درونی عمل می‌کند که قادر به نصیحت و هدایت است. این نصیحت،



نه از بیرون، بلکه از درون خود فرد صورت می‌گیرد. اما نکته مهم آن است که این نصیحت می‌تواند تحت تأثیر هوی (هوس) قرار گیرد.

عقل قادر است به انسان در مورد خطرات و وسوسه‌های درونی هشدار دهد. کارکرد اصلی عقل در این زمینه، خودآگاهی و توانایی ارزیابی اعمال و نیت فرد است. این نگاه به عقل، آن را به ابزاری برای «محاسبه نفس»^۱ و پالایش درونی تبدیل می‌کند (ر.ک: ابن بابویه، ۱۴۱۶ق: ۲۳۰). این حکمت در عین تبیین کارکرد عقل، هشدار نیز می‌دهد که حتی عقل می‌تواند تحت تأثیر هوای نفس قرار گیرد. این نشان می‌دهد که اگرچه عقل راهبر است، اما برای حفظ مسیر خود، نیازمند مراقبت و مجاهدت است.

۲-۲. کارکردهای عقل در مثنوی معنوی: ابزار تدبیر دنیوی و کلید معرفت شهودی

مولانا، کارکردهای عقل را در دو سطح متفاوت عقل جزئی و عقل کلی بررسی می‌کند. هر یک از این دو، کارکرد خاص خود را دارند که در نهایت به سوی کمال انسان (در معنای عرفانی) هدایت می‌شوند.

همانطور که پیشتر گفته شد، عقل جزئی عمدتاً برای تدبیر امور دنیوی و معاش به کار می‌رود:

عقل جزوی آلت غیب است و بس غیب جز عقل کل نشناسد کسی

(مولانا، ۱۳۸۴: دفتر اول، بیت ۱۹۸۱).

عقل جزئی برای فهم و مدیریت دنیای «غیب» یعنی دنیای محسوسات و امور عادی زندگی است. کارکرد آن محدود به تدبیر امور مادی و منطقی است، مانند کسب و کار، برنامه‌ریزی و حل مسائل روزمره. مولانا در جاهای دیگر نیز به این کارکرد اشاره دارد و آن را برای زندگی عادی لازم می‌داند (ر.ک: همان، دفتر چهارم، ابیات ۲۴۸۷-۲۴۸۸). مهم‌ترین نکته در این کارکرد، عدم توانایی آن در فهم و ادراک عالم معنا و حقایق الهی است. عقل جزئی نمی‌تواند از مرزهای دانش تجربی و استدلالی فراتر رود و به همین دلیل، در شناخت خداوند و حقایق هستی ناکارآمد است. در مقابل، عقل کلی، کارکردی متعالی و شهودی دارد و در پیوند با وحی است و راه را برای درک حقایق غیبی هموار می‌کند:

۱. self-reckoning



صد هزاران عقل و هوش رهبرند تا رهاندند ز غم چون آذرند

لیک جمله عقلشان شد بنده‌ی او عقل کلی را نبیند چشم خو

(همان، دفتر سوم)

عقل کلی در اینجا به عنوان نور و رهبر معرفی می‌شود که قادر به رهایی انسان از غم و اندوه ناشی از جهل و عدم درک حقیقت است. این عقل، ابزاری برای مشاهده حقایق غیبی و رسیدن به معرفت شهودی است. عقل کلی نه تنها رهبر بلکه خود به منزله چشم بینا برای مشاهده حقایق نهانی است.

مولانا در جای دیگر، عقل کلی را هم‌سنخ با وحی و نبوت می‌داند و آن را ابزاری برای درک تعالیم الهی معرفی می‌کند. او انبیاء را تجسم عقل کلی می‌داند که برای هدایت انسان‌ها آمده‌اند. این عقل، از جنس نور الهی است که به انسان بصیرت و فهم عمیق از هستی را عطا می‌کند (ر.ک: همان، دفتر اول، ابیات ۱۵۰۵-۱۵۰۶).

در واقع کارکرد اصلی عقل کلی، رهایی انسان از محدودیت‌های عقل جزئی و ورود به عالم معرفت و عشق الهی است. این عقل، به انسان اجازه می‌دهد تا فراتر از صورت‌ها و ظواهر، به باطن و حقیقت اشیاء دست یابد.

۲-۳. جمع‌بندی تطبیقی کارکردهای عقل

هر دو متن به کارکرد هدایتی عقل اشاره دارند. در هر دو، عقل ابزاری برای رسیدن به فهم و بصیرت در مورد واقعیت است، اگرچه سطوح و نوع بصیرت متفاوت است. نهج البلاغه بر کارکرد عملی و تدبیری عقل در زندگی فردی و اجتماعی (سیاست و اخلاق) تأکید بیشتری دارد. عقل در نهج البلاغه، مدیر و مدبر امور دنیوی و معنوی انسان است که او را در مسیر حق ثابت قدم می‌دارد و از خطای درونی و بیرونی باز می‌دارد. در مقابل، مثنوی، کارکرد عقل را به دو بخش تدبیر جزئی (دنیوی) و معرفت شهودی (الهی) تقسیم می‌کند. در مثنوی، تأکید بر کارکرد عقل کلی در درک حقایق غیبی و ماورایی است که با عشق و شهود پیوند خورده است. این تفاوت در کارکردها، منعکس‌کننده تفاوت در اولویت‌ها و اهداف هر یک از این دو سنت فکری است: نهج البلاغه در پی ساختن جامعه‌ای بر پایه عدل و اخلاق الهی است که عقل ابزار آن است، در حالی



که مثنوی در پی رهایی فرد از قید نفس و رسیدن به فنای فی‌الله است که عقل کلی در آن مسیر، راهبر است.

۳. حدود و محدودیت‌های عقل و نسبت آن با مفاهیم دیگر: از عدم جدایی تا تمایز رتبی

بحث از حدود و محدودیت‌های عقل و نسبت آن با مفاهیم کلیدی دیگر مانند عشق، وحی، جهل و قلب از مهم‌ترین بخش‌های تحلیل مفهوم عقل در هر دو متن است. این بخش، به وضوح نقاط افتراق و اشتراک این دو رویکرد را نمایان می‌سازد.

۳-۱. حدود عقل و نسبت آن با مفاهیم دیگر در نهج‌البلاغه: عقل و وحی، عقل و

جهل، عقل و قلب

در نهج‌البلاغه، عقل دارای محدودیت‌هایی است، اما این محدودیت‌ها به معنای نفی یا تقابل با سایر قوا یا مفاهیم نیست، بلکه به معنای عدم کفایت صرف برای رسیدن به تمامی حقایق بدون هدایت الهی است. عقل در نهج‌البلاغه، همواره در پیوند با وحی و قلب (فؤاد) در نظر گرفته می‌شود و در تقابل با جهل است و عبارات متعددی به صراحت بیان می‌دارند که عقل به تنهایی نمی‌تواند به تمامی حقایق دست یابد و نیازمند هدایت وحی الهی است. امام علی (ع) در خطبه‌های متعدد، قرآن را راهنما و نور برای عقل معرفی کرده و می‌فرماید: «رُسُلُهُ بِالْحَقِّ لِيَكُونَ لَخَلْقِهِ دَلِيلًا، وَ هَادِيًا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَضِيَءَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ فَيُفْلِحَ» (نهج‌البلاغه، خطبه ۸۷). اگرچه در این گزاره، مستقیماً واژه «عقل» به کار نرفته، اما «نور الحکمة» که توسط قرآن روشن می‌شود، همان عقل است که با وحی به کمال می‌رسد. در واقع عقل انسان اگرچه نوری درونی است، اما این نور به تنهایی برای هدایت کامل کافی نیست و نیازمند نور وحی است تا مسیر درست را به صورت جامع و کامل روشن کند. این ارتباط، نه تقابل، بلکه تکمیل یکدیگر است. عقل ابزار فهم وحی است و وحی مسیر عقل را روشن می‌کند (کاشف الغطاء، ۱۴۰۶ق: ۱/ ۳۸ و ۳۹). عقل و وحی، دو بال برای پرواز انسان به سوی حقیقتند. وحی، حقایق غیبی و احکام الهی را بیان می‌کند که عقل به تنهایی قادر به درک آنها نیست و عقل، ابزار فهم و استدلال بر اساس آن وحی است.

در نهج‌البلاغه، تقابل صریحی بین عقل و عشق وجود ندارد و مفهوم «عشق» به معنای عرفانی آن که در مثنوی مطرح است، کمتر به کار رفته است. اگر عشقی هم مطرح باشد، همان



محبت به خداوند و اولیای اوست که با عقل منافاتی ندارد، بلکه عقل راهی برای درک عظمت معشوق و افزایش محبت به اوست.

امام علی (ع) به روشنی جهل و هوای نفس را آفت عقل دانسته و می‌فرماید: «الْجَهْلُ دَاءٌ عِبَاءٌ» و در تقابل با آن، عقل را شفاء می‌داند. همچنین می‌فرماید: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۶).

عقل، اگرچه قدرتمند است، اما آسیب‌پذیر است و می‌تواند اسیر جهل و هوای نفس شود. این گزاره به انسان هشدار می‌دهد که صرف داشتن عقل کافی نیست، بلکه باید از آن در برابر آفات مراقبت کرد. این عبارات تأکید دارند که عقل نیاز به تهذیب و مراقبت دارد. جهل و هوس، دو عامل اصلی در گمراهی عقل و ناتوانی آن در انجام کارکردهای خود هستند. این نکته، بر اهمیت خودسازی و مبارزه با نفس برای حفظ کارآمدی عقل تأکید دارد.

در نهج البلاغه، مفاهیمی چون «قلب» و «فؤاد» نیز در کنار عقل مطرح می‌شوند که گاهی به معنای قوه درک و فهم هستند و با عقل در تعاملند، نه در تقابل. قلب جایگاه ایمان و بصیرت است که عقل آن را تقویت می‌کند و از آن بهره می‌برد (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱).

۲-۳. حدود عقل و نسبت آن با مفاهیم دیگر در مثنوی معنوی: تقابل عقل جزئی با

عشق و عقل کلی

مولانا به وضوح مرزهای عقل جزئی را مشخص می‌کند و آن را در برابر عشق و عقل کلی، محدود و ناتوان می‌بیند:

پای استدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
غیرت عشق از درون جوشید و گفت	رُخِ میپوشان ای بت ماه ای شگفت
عقل جزوی عشق را منکر بود	گرچه بنماید که صاحب‌سر بود

(مولانا، ۱۳۸۴: دفتر اول).

عقل جزئی با اتکاء بر استدلال و منطق، در برابر حقایق شهودی و ماورایی عشق، ناتوان است. «پای استدلالیان چوبین بود» کنایه از سستی و عدم پایداری استدلال عقلی در برابر عالم شهود است. این یعنی عقل جزئی نمی‌تواند عشق را درک کند، بلکه آن را «منکر» می‌شود. این تقابل،



هم کارکرد سلبی دارد (نفی توانایی عقل جزئی در درک عشق) و هم کارکرد ایجابی (برجسته کردن جایگاه متعالی عشق به عنوان راهبر اصلی در سلوک). مولانا به صراحت بیان می‌دارد که برای ورود به عالم معنا، باید از قید استدلال‌های عقلی رها شد. این رویکرد ریشه در سنت عرفانی دارد که شهود را بر استدلال مقدم می‌داند (قونوی، ۱۹۸۱ م: ۱۳۲-۱۳۴).

در مثنوی معنوی، عشق نیرویی است که انسان را از عالم محدود عقل جزئی فراتر می‌برد و به سوی وحدت و حقیقت مطلق سوق می‌دهد. این عشق است که حجاب‌ها را برمی‌دارد و بصیرت لازم برای درک حقایق غیبی را فراهم می‌آورد.

مولانا، عقل جزئی را در مواردی با جهل و نادانی و حتی مرتبه حیوانی مقایسه می‌کند تا بر محدودیت آن تأکید کند:

هر که از عقل جزوی گشت مست آن ز عقل خویش یکسان است و پست

(مولانا، ۱۳۸۴: دفتر چهارم)

این عبارت نشان می‌دهد که افراط در اتکای صرف به عقل جزئی، نه تنها باعث پیشرفت نمی‌شود، بلکه انسان را در همان سطح پست نگه می‌دارد. این مستی از عقل جزئی، نوعی غفلت از حقایق بالاتر است. مولانا در اینجا، به صورت ضمنی انسان را به فراتر رفتن از این مرتبه و رسیدن به عقل کلی که او را از این پستی نجات می‌دهد، دعوت می‌کند. این نقد، به معنای نفی کامل عقل نیست، بلکه نفی جایگاه مطلق آن در همه حوزه‌هاست. این تفکر برگرفته از متون عرفانی است که نفس ناطقه را به عقل جزئی و عالم قدسی را به عقل کلی تعبیر می‌کنند (شمس تبریزی، ۱۳۸۴: ۱۲۲). در مقابل، عقل کلی هیچ محدودیتی ندارد، زیرا خود از جنس حقیقت و نور الهی است. این عقل، خود راهبر و غایت است.

۳-۳. جمع‌بندی تطبیقی حدود عقل و نسبت با مفاهیم دیگر

هر دو متن، به نوعی محدودیت برای عقل قائلند، اما نه به معنای نفی کامل آن. هر دو تأکید دارند که عقل نیازمند یک نیروی دیگر برای رسیدن به کمال است؛ وحی در نهج/البلاغه و عشق و عقل کلی در مثنوی معنوی. هر دو، جهل و هوس را مانع کارآمدی عقل می‌دانند. در نهج/البلاغه، عقل در پیوند مکمل و هم‌افزایی با وحی و شریعت قرار دارد. وحی مسیر را برای عقل روشن می‌کند و عقل ابزار فهم و عمل به وحی است و تقابلی میان آنها وجود ندارد. عقل با هدایت



وحی، به کمال می‌رسد و حجت بودن خود را اثبات می‌کند. این رویکرد، ریشه در کلام شیعی دارد که عقل را همواره در خدمت شریعت می‌داند و هر دو را از حجج الهی بر انسان (مجلسی، ۴۰۳ق: ۱/ ۸۵-۸۶).

در مثنوی معنوی، بین عقل جزئی و عشق یک تقابل ماهوی و رتبی وجود دارد. عقل جزئی در درک عشق ناتوان و حتی مانع است، در حالی که عقل کلی هم‌سنخ با عشق و جلوه‌ای از آن است. این تقابل، در نهج البلاغه به این صراحت و شدت مطرح نیست. تفاوت اساسی در عدم تقسیم عقل در نهج البلاغه (به صورت صریح) و تقسیم آن به جزئی و کلی در مثنوی است. این تقسیم‌بندی در مثنوی، منجر به تفاوت در کارکردها و محدودیت‌های هر بخش از عقل شده است. در نهج البلاغه، عقل به طور ضمنی همان عقل کلی است که در مسیر هدایت و کمال انسان به کار می‌رود، اگرچه از آفات نفس مصون نیست. نهج البلاغه عقل را در کنار وحی، به عنوان ابزاری برای رسیدن به حکمت و سعادت می‌داند، در حالی که مثنوی برای رسیدن به معرفت حقیقی، بر عشق و شهود اولویت می‌دهد و عقل جزئی را در این مسیر، محدود و حتی مانع می‌داند.

نتیجه‌گیری

در ترازوی زرین سخن، نهج البلاغه و مثنوی معنوی، دو گوهر تابناک از خزانه اندیشه اسلامی، هر یک به سهم خویش، تبیینی ژرف از جایگاه عقل را به نمایش می‌گذارند. نهج البلاغه، عقل را در قامت حجت باطنی و نور هدایتگر می‌شناساند؛ ابزاری سترگ برای تدبیر ملک و ملکوت و سگان‌داری حیات فردی و اجتماعی در بستر شریعت و عدالت. در این کلام، عقل، هرگز در تعارض با وحی نمی‌نشیند، بلکه همواره دست در دست آن، انسان را از تاریکی جهل و ضلالت به سوی نور بصیرت و حکمت رهنمون می‌سازد. از سوی دیگر، مثنوی معنوی، با رویکردی لطیف و شهودی، عقل را به دو ساحت جزئی و کلی تقسیم می‌کند؛ عقل جزئی را پای در گل تدبیرات دنیوی و ناتوان از پرواز در آسمان عشق می‌بیند، اما عقل کلی را هم‌سنخ با روح قدسی و هم‌پال با عشق لاهوتی معرفی می‌کند که انسان را از حجاب‌های زمینی رها کرده و به وصل حقیقت مطلق رهسپار می‌سازد. این دو اثر گران‌سنگ، هر یک از منظر خود، عمق و گستردگی مفهوم عقل را

در سپهر اندیشه اسلامی آشکار می‌سازند و نشان می‌دهند که چگونه عقل، گاه در مقام فرمانروای
مُلک و گاه در مقام رهگشای سلوک، نقش محوری خود را ایفا می‌کند.



فهرست منابع

منابع فارسی

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح. قم، دار الهمزة.
۲. ابوالحسنی، علی، مفهوم عقل در نهج البلاغه، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیة‌الله المرعشی، ج ۱۸، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الخصال، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۵. شمس تبریزی، مقالات شمس تبریزی، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۴.
۶. سبحانی، جعفر، نهج البلاغه از دیدگاه فلسفی، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ج ۱، ۱۳۸۰.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۳۹۱.
۸. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی شریف، تهران: زوار، ج ۱، ۱۳۷۵.
۹. قونوی، صدرالدین، مفتاح الغیب و مصباح الوجود، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران: مولی، ۱۹۸۱م.
۱۰. کاشف الغطاء، محمدحسین، مصدر العقل عند الشیعه، بیروت: دار الأضواء، ج ۱، ۱۴۰۶ق.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ج ۱، ۱۴۰۷ق.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ج ۱، ۱۴۰۳ق.
۱۳. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران: صدرا، ۱۳۷۸.
۱۴. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
۱۵. زرین‌کوب، عبدالحسین، سرنی: نقد و تحلیل و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی، تهران: علمی، ۱۳۷۸.

منابع انگلیسی

۱. Dilthey, W., *Selected Works, Volume I: Introduction to the Human Sciences*, Princeton, NJ: Princeton University Press, ۱۹۸۹.



۲. Fairclough, N., *Discourse and Social Change*, Cambridge, UK: Polity Press, ۱۹۹۲.
۳. Gadamer, H. G., *Truth and Method*, New York: Continuum, ۲۰۰۴.
۴. Nicholson, R. A., *The Mathnawi of Jalálu'ddín Rûmî*, London: Luzac & Co, Vol. ۷, ۱۹۲۵.
۵. Ricoeur, P., *Interpretation Theory: Discourse and the Surplus of Meaning*, Fort Worth, TX: Texas Christian University Press, ۱۹۸۴.
۶. Schleiermacher, F., *Hermeneutics: The Handwritten Manuscripts*, Missoula, MT: Scholars Press, ۱۹۷۷.

